ایرج افشار

چهار مقاله

۱ ـ کهنه کتابی درخوابگزاری
۲ ـ نسخه‌های خطی فارسی دریو گوسلاوی
۳ ـ شیرین وفرهاد سلیمی
٤ ـ نسخه‌های خطی وزارت امور خارجه

مستخرج ازصفحات ۱ تا ۲۹
و ۵۰ تا ۵۸ و ۲۵۹ تا ۲۶۷

دفتر دوم

نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

تهران - ۱۳٤۱
چاپخانهٔ دانشگاه تهران

کهنه کتابی در خواب گزاری

ایرج افشار

تعبیر خواب یا تعبیرالرؤیا در میان ملل قدیم رواج و اعتبار کامل داشت(۱) و از زمرهٔ علوم دانسته می‌شد(۲). معبّران (خوابگزاران) مردمی محترم بودند وغالباً پادشاهان وامیران معبّران مخصوص در دربار و دستگاه خود داشتند. درعلم تعبیررؤیا (خوابگزاری) کتب بسیار نوشته شده‌است ودرزبانهای سریانی‌وعبری وعربی وفارسی‌نمونه‌های‌زیادی از آنهاموجودست (۳). درمیان فرنگیها نیز تألیف کتاب درین باب رواج داشته است.

در زبان فارسی کتابی قدیمی و بسیار معروف در علم تعبیر خواب موسوم به کامل التعبیر هست که تألیف ابوالفضل حبیش تفلیسی است و چند بار چاپ شده ودرطی قرون متمادی محل مراجعه و استفادهٔ عام وخاص بوده است. این کتاب چون بازمانده‌ازقرون پنجم‌ششم‌هجری است‌یکی ازمتون‌مهم‌وقدیم زبان فارسی بشمارمی‌آید و ازلحاظ احتوابرلغات‌فارسی کهن و نادروبلحاظ سبك نگارش در تحقیقات مربوط به زبان فارسی مورد اعتنا و استفادهٔ بسیار تواند بود. (٤)

---

۱ ـ نگاه کنید به کتاب *Les songes et leur interprétation* جلد دوم‌ازسلسلهٔ کتب Sources Orientales، چاپ پاریس ۱۹۵۹. قسمت مربوط به‌اسلام آنرا Toufy Fahd وقسمت مربوط به‌ایران‌را Eva Meyerovitch نوشته است.

۲ ـ دراین باب‌نگاه کنید به مقدمهٔ ابن خلدون، مفتاح السعاده، نفایس‌الفنون، خطبهٔ کتاب کامل التعبیر تألیف حبیش تفلیسی‌و کتاب‌مذکور درحاشیه شمارهٔ ۱.

۳ ـ برشمردن کتب تعبیر رؤیا درزبانهای فارسی وعربی موضوع این مقاله نیست. خوانندگان به‌مخصوصاً الفهرست‌ابن‌ندیم و کشف الظنون والذریعه مراجعه کنند.

٤ ـ برای تفصیل احوال حبیش نگاه کنید به مقدمهٔ بیان الصناعات ازآثارحبیش، بقلم نویسندهٔ این سطور، فرهنك ایران‌زمین۵ :۲۷۹ ـ ۲۹۷، تهران ۱۳۳٦.

اخیراً کهنه کتابی دیگر در تعبیر خواب بدست افتاد که اول و آخر آن افتاده است و فعلا یگانه نسخه‌ای که آن می‌شناسم و نسخهٔ کهنه و نفیسی است از آن دوست ارجمند آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانهٔ سلطنتی است که از راه لطف مدتی دراز آنرا برای مطالعه و استفاده در اختیار من گذاردند و بهمین مناسب باید درین مقاله که بقصد معرفی کتاب مذکور نوشته می‌شود نسبت به چنین مرحمتی که فرموده‌اند، سپاسگزاری خود را ابراز دارم.

۱ ـ وصف نسخه

این نسخه ظاهراً از نیمهٔ اول قرن هفتم و باحتمالی از آن سالهای آخر قرن ششم هجری و بقطع ۲۲/٤ × ۱۵ سانتی‌مترست. بر روی هر صفحه از آن هفده سطر کتابت شده است. خط آن نسخ خوش و عدهٔ اوراق موجود آن ۱۷۹ برگ و کاغذ آن نخودی رنگ و کلفت و رنگ مرکب گاه قهوه‌ای و گاه تریاکی رنگ است. به‌جز افتادگی اوراقی چند، عده‌ای هم از اوراق موجود پوسیده و پاره و سائیده شده‌است. کتابت نسخه از دو (و شاید سه) کاتب است. از برگ ۱۳۲ ببعد خط کاتب دوم شروع می‌شود. عناوین با قرمزی نوشته شده‌است، مگر در اوراق ۱ و ۲ و ۳ و ۹ تا ۱۳. عکس دو صفحه از این نسخهٔ نفیس برای نمونه درهمین صحائف طبع می شود. ابتدای نسخه چنین است:

«نباید از چهار پای و درخت و جزین چنانک هیچ چیز بوی پوشیده نشود و همه نسخه از لوح محفوظ گیرد بدانچ بهریک خواهد رسید از نیک و بداین جهان و آن جهان و هر گاه که وقت آن بود که خواهد رسیدن او را اندر خواب مژده دهد وچون بدی خواهد [رسید] آگاه کندش تا مگر گناهی که همی کند یا بخواهد کرد نکند تا حجتی بود خداوند جهان را عزوجل و نعمتی بود بر نعمت افزوده، و آگاه باش که خداوند

کتاب را بر حروف معجم نهاده است . باب حال و زمانه ووقت ...»

وپایان آن چنین است :

«**باب رؤیة الوداع** : اندر دیدن بدرود کردن- اگر بینند کی با کسی هم سفر خواست شدن یا بمشایعت رفت یا خود او بسفر می‌رفت ومردم با او بمشایعت می‌رفتند کی او را بدرود کنند او از آن حال کی هست بگردد و باسر آن هرگز نیاید و اندرین خواب هست کی کار او بهتر شود و نیز هست کی کمتر شود و این بدان تعلق دارد کی با خداوند خواب را گفتار اندر فال چگونه‌اند . »

چند ورق هم از اواسط نسخه افتادگی دارد ، اما نمی‌توان بدرستی تعداد اوراق افتاده‌را تعیین کرد .

۲ - کتابشناسی

متأسفانه باتجسس درمراجع مهم کتابشناسی یعنی الفهرست ابن‌ندیم و کشف- الظنون وتجسس درمطالب ومضامین کتاب امکان آن حاصل نشد تابتوان نام کتاب ومؤلف‌را بازشناخت . اما خوشبختانه ازورق ^{a} ۹ وورق ^{b} ۲۱ وورق ^{a} ۲۵ نکاتی بدست می‌آید که تاحدی وسیلهٔ شناسائی کتاب تواند بود .

درورق ^{a} ۹ نوشته‌شده است: « باب **کتاب دانیال** پیغمبر علیه‌السلام . ابن **کتاب دانیال حکیم** است اندر علم خواب » ، ودرورق ^{b} ۲۱ که دنبالهٔ همین **کتاب دانیال** است ذیل عنوان «باب اندر خواب مهدی» چنین می‌آید :

« **خلیل اصفهانی** گوید مترجم این کتاب ازسریانی بتازی که مهدی خلیفهٔ بغداد خوابی دیدوفراموش کرد. چون روز

شد غمگین بنشست . وزیر خویش را گفت خوابی دیدم و فراموش کرد[م] . اگرمردی (۱) را با دست توانی آوردن که این خواب مرا با دست آورد اگر بفال بود دیگرنیك کرده باشی ، مگر این غم از دل من برود . وزیر گفت یا امیرالمؤمنین **خلیل اصفهانی** خداوند **ترجمهٔ کتاب دانیال** تواند و اگر کسی بر پشت زمین هست که این تواند دانست، نیست مگراو ...»

بالاخره درورق ^{a} ۲۵ آمده است :

« سپری شدخطبهٔ **نامهٔ دانیال حکیم** وآنچ شرط کردم که یاد کنم اندرشناختن ... اکنون یاد کنم **کتاب پسرسیرین** وآنچ او پیدا کردست اندرین معنی اگر ایزد تعالی خواهد . **کتاب پسرسیرین** . بسم‌الله الرحمن الرحیم . پسرسیرین گفت که هر کس که برپهلوی راست خسبد وخوابی بیند ...»

میان ورق 26و27 افتادگی وجود دارد ، ولی‌چون‌درابتدای مطالب صفحات بعدمکرراً می‌آید که «**کرمانی** گفت» ودرورق 37b پس ازنقل‌حکایتی بروایت از کرمانی چنین آمده است که : «شناخته ترشدم اندر همه جهان از آفتاب اندرین‌علم وهیچ چیز **اندرین نامه** نگفتم که چندبار بیازمودم» میتوان گفت که‌این‌قسمت‌اخیر ترجمه‌ای‌ماًخوذاز کتاب کرمانی‌است‌ومیدانیم که‌وشخص‌اخیرازمعبران‌مشهوروصاحب تألیفی‌در خوابگزاری است .

ازنقل مطالب بالا چند نکته بدست آید . اولا نسخهٔ حاضر متن کتابی است در تعبیر خواب‌مرکب ازسه کتاب تألیف دانیال وابن سیرین و کرمانی که هر سه به خوابگزاری‌شهرت دارند ودر کتب‌این‌علم نامشان در ردیف اول برده می‌شود . ثانیاً مترجم کتاب‌دانیال به‌تازی‌شخصی‌بوده‌است‌بنام خلیل‌اصفهانی که درعهد مهدی خلیفه (۱۵۸هجری) می‌زیسته‌است و کتاب دانیال را از سریانی به عبری بر گردانیده‌است.

۱ - درنسخه «اگرمردی» تکرار شده است .

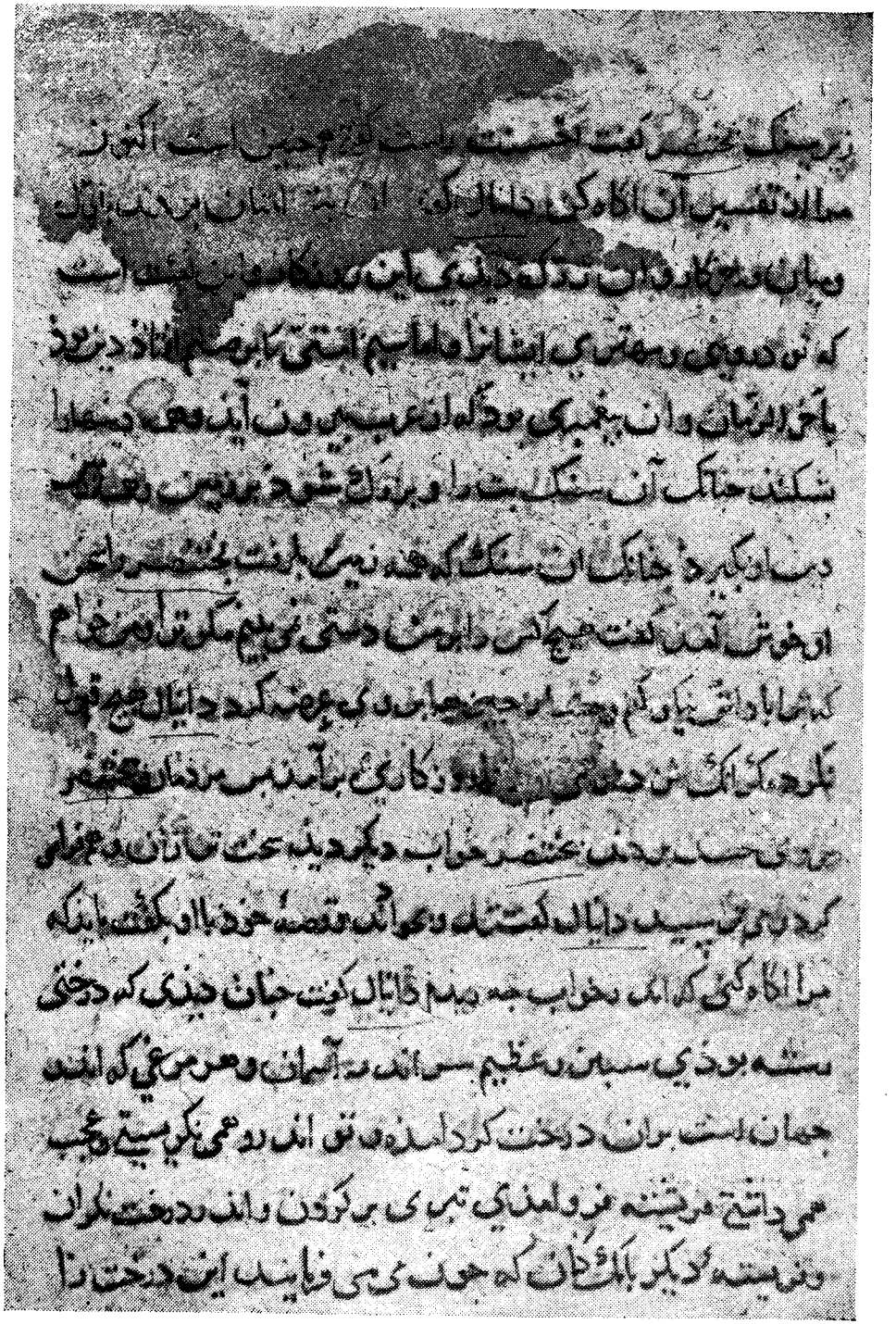

نمونهٔ یك صفحه از اوائل کتاب

۳ ـ ابواب و تقسیمات کتاب

باب حال وزمانه و وقت
باب تصدیق خواب که چندگونه بود
باب آگاه کننده ومژده دهنده از روز
یاب اندر خوابهای دروغ که از بلغم وخون‌وکش خیزد
باب آداب وتأویل خواب
باب مایه از آن که درخواب بیند
باب تصدیق طبایع وبهری از خوابهای مختلف
باب اندر درست شدن خواب وخطا گشتنش
باب اندر خبرها کی از پیغمبر آمده است
باب اندر پدید کردن وبکار داشتن گفتار پیغمبران اندر خواب
باب اندر پدید کردن خواب از پیغمبری بچند جزوست
باب اندر پدید کردن کی روح چه چیز را ماند
باب اندر تفسیر خواب وآنچ باید گفت بوقت شنیدنش
باب اندر ابتدا کردن کی خدای تعالی علم خواب اول کراداد
باب اندر خواب دیدن شب وروز وآنچ گزیده است بدیرو زود
باب اندر فراموش کردن خواب
باب اندر روزگار سعد ونحس ازهرماهی
باب اندر حکم کردن برآنچ دیده بود
باب ـ کتاب‌دانیال پیغمبر علیهٔ السلام
باب اندر استعاذت کردن از بدی خواب
باب اندر فضل وشرف ـ پسرسیرین گفت ...
باب اندر تصدیق خواب
باب اندر ادب عبارت
باب اندر بدانستن خواب گزاردن
باب اندر علم سخن راندن
باب روی دوم وسوم اندر اصل وتصنیف خواب
باب اصلهای خواب وگزارش او
باب اندر قدر ومایهٔ مردم
باب اندر گوهرهای خواسته

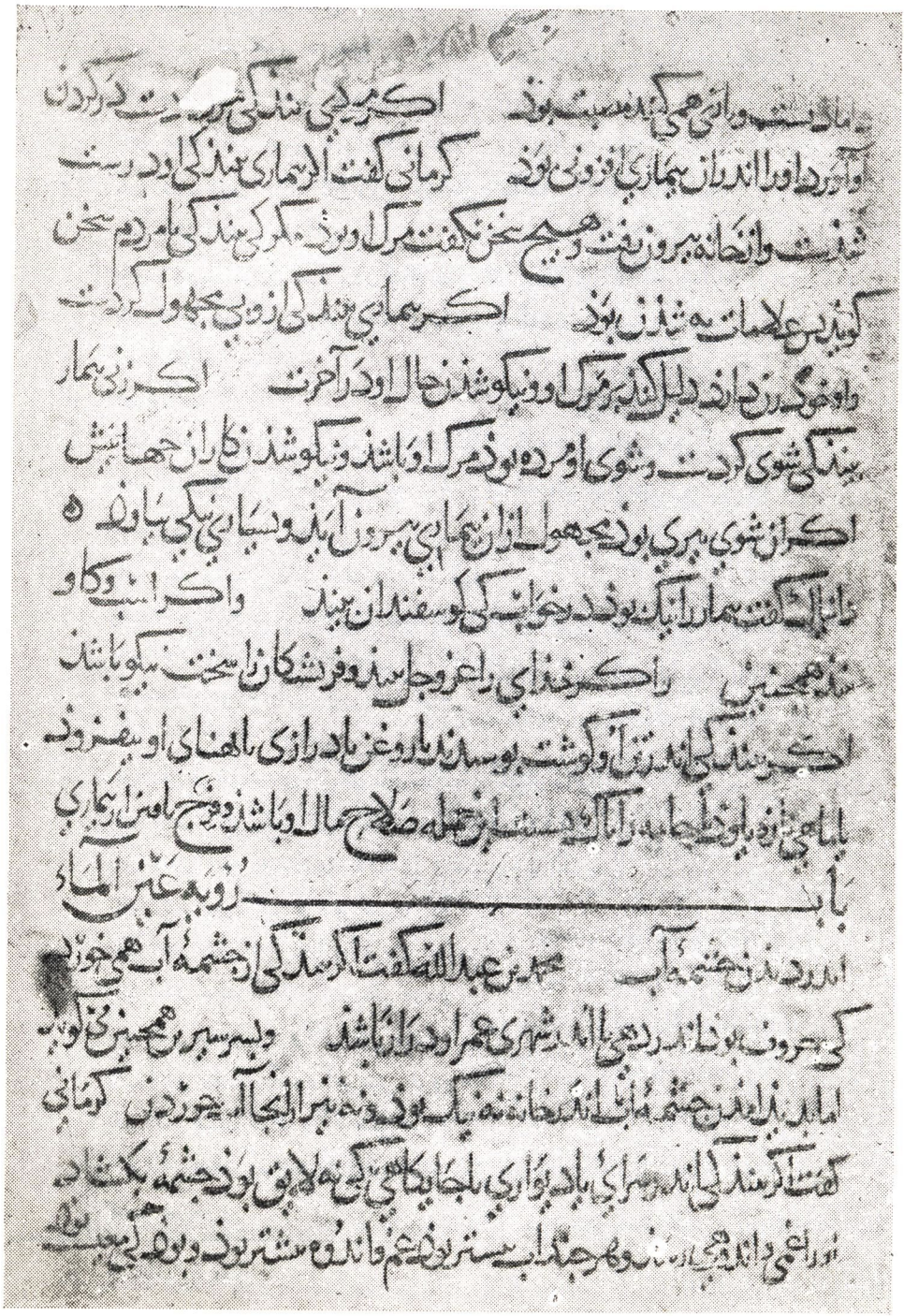

نمونهٔ یك صفحه از اواخر كتاب

باب اندر تأویل درختان
باب سیم اندر تفسیر درخت
باب چهارم اندر تفسیر کوه ورود
باب پنجم اندر تفسیر دیوار ومرغان
باب ششم اندر درندگان وزین وپالان وچوب
باب هفتم اندر پرندگان
باب اندریادکردن خواب درکدام فصل (۱) نیکو بود
باب اندر پدیدکردن خواب کدام وقت‌شایدگفت
اندر خواب بختنصر
خبردیگر
باب اندر چیزهاکی ازپیغمبر علیه السلام آمده است اندر طیره گرفتن
باب اندر قیاس آنك بکار باید داشتن از شناختن عبارت
باب دیگردرهمین معنی
باب اندردانستن دلیل نیك وبدازماهها
باب اندر آنچ درست باید دانست ازخواب وآنچ فرموده است کزان پرهیز کند..
باب اندر بدانستن خواب پیش ازآنك باز پرسند
حدیث اندامهاکه‌باول این باب گوید
باب اندر خواب مهدی
باب طبایع خواب ورویهای اووخلاف برگفتار دانیال
باب اندر آنچ پیغمبر ویارانش دیده انداز نام وفال
باب اندر آنچ دوست داشته‌اند از راست وچپ نگریدن
باب اندر صفت شیر و آفرینش مردم
باب اندر صفت [روباه] وآفرینش مردم
باب اندر صفت گرك وآفرینش مردم
باب اندر صفت یوز وآفرینش مردم
باب اندر صفت سگ وآفرینش مردم
باب اندر صفت خوك وآفرینش مردم
باب اندر صفت گربه وآفرینش مردم

۱ ـ اصل : فضل .

باب اندر پدید کردن که خواب پیش که باید گفت
باب اندر پدید کردن که خواب گزار باید که چه گوید
باب اندر پدید کردن که خواب بچه‌وقت باید گزارد
باب ادب عبادت برقول پسرسیرین
(ازینجا ظاهراً کتاب کرمانی آغاز می‌شود)
باب تفسیر هشتم اندرخواسته
باب اندررفتن خوابها
باب اندر عبادت و نیت
باب اندر نامها ومعنیها
باب اندرکار و پیشهٔ مرد
باب اندر جستن تأویل
باب اندرشرح همت
باب اندر تفسیر نخستین
باب اندر قیاس
باب اندر آنچ آمده است که گویند که خواب بر آن گونه بود تفسیر کنند
باب اندر آنچ که هیچ چیز بدی خواب باز ندارد
باب نیکی گفتن اندر وقت خواب گزاردن
باب اندر بگشتن خواب سوی برادر یاهمنام یامانند آن
باب اندر گوهرخواب اندر روزگار پیشین نزدیك پیغمبرعلیه‌السلام
باب اندر شرف خواب
باب اندر دروغ گفتن اندر خواب گزاردن
باب اندر آنچ دیونماید وننماید
باب اندر آنچ دیو نتواند نمودن
باب وقتهای‌خواب دیدن ازسال‌وروزگار
باب اندر خطر خواب و بیرون آمدنش
باب اندر نامهای از یازده ستاره که یوسف بخواب دید

پس ازاین‌باب‌مسائل کتاب‌آغازمی‌شود وتربیت‌آن‌برحروف معجم است ، بدین نحو که مطالب مربوط به‌هریك ازحروف معجم به «کتاب» موسوم شده است ودر هر کتاب ابوابی چندست . ابـواب کتاب اول عبارت است از : الله ، امـام ، امرا ،

ارض ، استوانه ، استسقا ، اترج ، اجاص ، ابریشم ، ابره ،و جزاینها ...

مؤلف در آغاز این قسمت می‌نویسد : « سپری‌شد صدرنامه و ازاین پس‌مسئلها وسخنهای هریکی از خداوند این علم از عالمان و شاعران یاد کنیم ونهاذ کتاب بر حروف المعجم بنیاد کردیم تا زود برسرتوان افتادن ،والله‌الموفق المعین .»

٤ ـ فوایدلغوی و زبانشناسی کتاب

فوایدخاص‌این‌نوع کتب درزمان‌حاضر بیشتر ازلحاظ احتوا بر لغات‌واصطلاحات کهن‌است که‌دامنهٔ‌استعمالات‌لغات‌فارسی‌راواضح‌می کندو بسیاری‌ازلغات فارسی‌مهجور و نادر را بدست می‌دهد . درین متن مورد بحث لغتهای زیادی وجود دارد که باید آنها را استخراج کرد . دراین مقاله سعی شده است که این کارنسبت به عمدهٔ لغات صورت گیرد . اینك بترتیب الفبائی‌آنها را می‌آورد وبرای‌آنکه‌مورد استعمال آنها معلوم‌باشددر موارد لزوم عبارات کتاب نیز نقل می‌شود .

آتش‌دان : ([b]۱۵۵)

آس کردن : آسیاب کردن ([a]۱۰۳ و[b]۱۰٤)

آسایشگاه : (پناهگاه وپناه) «اگر کسی خویشتن‌را بیند که پلی گشته بودی و مردم بدوهمی گذشتند اوبرین گونه گردد که یاد کردیم و او مردم را آسایشگاهی گردد.» ([a]٦۹)

آسمانه : سقف ([b]۱٤۲)

استونه : = اجام ([b]٤٦)

اسفهرود : = قطاة، سنگخواره . (=[b]۱۵۰) پرنده‌ای است سیاه رنك . درالسامی فی‌الاسامی‌ذکرشده‌است . آنرا بصورت «اسفرود» نیز نوشته‌اند .

اشنان‌دان : جای اشنان ([a]۱۷٤)

افروشه : = خبیص([a]۸۹) ، که‌افروسه وآفروشه وآفروسه نیز درلغات ضبط شده است وآن حلوائی‌است ازآردوروغن وعسل (فرهنگ‌نفیسی) . ازمطالب

مذکور در تعبیر خواب نیز همین معنی بدست می‌آید : « خبیص نه‌چون دیگر طعامهاست از بهر آنک آتش در روغن کار کرده است و اندر انگبین و شکر . پس چون سازند دیگر بار آتش بکار باید . »

اوام : (= وام ، ۹۷^b)

اوشان : (= ایشان ۵۷^a)

باشگونه : (= واژگونه ، باژگونه ۱۱۵^b)

بَستو : (= معربش بستوقه است ۵۷^a) مرتبانی سفالین یا چوبین که در آن ازماست ودوغ کره می گیرند .

بلسک : (= سفوه ، سیخ کباب ومیلهٔ آهنی ۱۰۷^a ، ۱۵۵^b) .

بوزنه : (= بوزینه ، ۱۵۰^a) .

بیران : (= ویران ، ۴۸^a ، ۶۸^a ، ۶۸^b ، ۸۵^a مکرر ، ۱۰۱^b ، ۱۳۵^a) .

بیرانه : (= ویرانه ۸۵^b) .

بیرانی : (= ویرانی ۹۶^a)

پافتاوه : (= لفافه ۱۶۰^a)

پانیذ: (۲۳^b)

پاو[ر]نجن ، پای‌برنجن : (= بهردوشکل، خلخال ، ۹۲^a)

پایندانی : (۱۵۶^b)

پیلسوفان : (= فیلسوفان ، ۲^b) ـ «وبهری از پیلسوفان گفتند که اختلاف طبایع مردمان ازخواب بتوان دانست .»

ترازوی قپان : « باب رؤیة‌الطیار: اندردیدن ترازوی قپان، ترازوی قپان قاضی‌القضات باشد ویا وزیر بزرگ، وقپان غلامان بیت‌المال، وشاهین بازرگان، وترازوی درم ودینار » (۱۳۱^b و ۱۳۱^a)

ترف : (= قره قروت ، درلهجهٔ یزد و کرمان «تلف» ۱۷۴^b)

تک : (= منقار ۱۷۳^b)

توث : (= فرصاد ، یعنی توت ، ^{b}۱۳۹دوبار)

توختن: (واپس دادن وام ، ^{b}۹۹ ، ^{a}۱۳٤ ، ۱۵۷^{a} ، ۱۷۹^{a}) . «اگرفام‌داربودفامش توخته شود» (۱۷۹^{b})

تول : (= وحل ، ۱۷۸^{b}) «باب رؤیة الوحل، اندردیدن گل‌وتول»، بقول آقای‌عباس شوقی در همدان وبقول استاد حبیب یغمائی درجندق‌استعمال‌می‌شود .

جزده : (= فحم ۱٤۳^{b})

چربش : (= چربی ، ۸۹^{b}) « ازبهرآنست که شیرینی اندروست وچربش »

چک : (= صك ۹۲^{a})

خرگور: (= گورخر ۱۵۸^{b})

خنب : (= خم ۱۱۸^{a})

خندناك : (= خنده روی ۱۷۷^{b})

خورمی : (=خرّمی ۱٦۲^{a})

خیاروارنگ : (= خیاربالنگ ، ۱٤٦^{b})

درختستان: (۱٤^{a})

دست ابرنجن : (= خلخال ۹۲^{a})

دست اونجن : (= سوار ، دستبند ، ۱۱٤^{a}) « باب رؤیة السوار ؛ اندر دیدن دست‌اونجن . اگربیند که دست اونجنی اندردست داشت دست تنگ گردد . »

دشنه (و) دشنگی : (= تشنه (و) تشنگی، ۲^{b}) « . . . وگرسنه ودشنه خداوند بلغم بسیار را وخداوند سودا را بود از بهرآنك این همه را خواب برخلاف آن بود که آنکه درست باشند وما یاد کنیم آنچ درین باب‌بکارآید. اما خداوند کش ماران بیند وازآن ترسد وگرسنگی ودشنگی‌بیند . . . »

دوکارده : (= زَرر ۱۰٦^{b}) « پس اگر بیند که دوکارده را بیافت یا از گوشت او بخورد اومردی بدین گونه‌بیاورد » .

دهره : (= داس ، سم‌تراش ۱۷٤^{a})

دیوار بست : (۴۸b) « اگر بیند که دیوار بستی یا شهری یا قلعه‌ای را از آن نفع بود . . . »

روا : (۱۰۵a) « اگر بیند که نیزه‌ای داشتی با چیزی دیگر از سلاح او پادشاهی بیاورد و روای کارش پدید آید . »

روشن کردن : (= صیقل دادن ۱۲۵a) (صیقل و شمشیر کن و زراد اندر تأویل همچنانست که آهنگر و آنکه شمشیر روشن کند . »

روئینه : (اشیاء ساخته‌شده‌ازروی ، ۱۲۴a)

سال‌پار : (= پارسال ۱۵a)

سبوگر (= سازندهٔ سبو ۱۲۷b)

سپرز: (= طحال ۱۳۲a)

سپرگر : (= سازندهٔ سپر ۷۱a)

سرفیدن : (= سرفه کردن ۱۱۵a)

سرو : (شاخ گاو ، ۵۴a مکرر)

سرون : (= شاخ ۸۱a) « اگر بیند که ماررا سرون بود . . . »

سکوره : (= کاسهٔ گلی ۸۵b، درعربی بصورت سکرجه استعمال شده است)

سلافن : (۱۵b) « اما سلافن و آبگینه که پای وساق‌ازآن دید چیزی‌بودناپای‌دار...»

سنجالو : (= ارجوجه، تاب بازی : « باب الرؤیة الارجوجه، اندردیدن سنجالو ـ اگر دیدن کی برسنجالو بازی می کردی او بدین خویش بازی کند ویا اندر بدعه شود وآخر کار ازآن بازآید از بهرآنك ارجوجه می‌آید و می‌شود » (۴۶b) «اگربیند که بررسنی برنشسته بودی چنانك کودکان که‌برسنجالو نشینند . . . » (۸۲a)

سنگی : (= سنگین ۱۱a ، ۱۳a ، ۳۳b ، ۷۳a) « کرمانی گفت اگر بار سنگی بگرفتند همی بود سنگی که اورا رسد» (۷۳a) ، « خواب درست وقوی و سنگی‌تر باشد» (۳۳b)

شب‌پر : (= شب‌پره ، خفاش ۹۳a)

شبگیران : (هنگام شب گیر ^{a}٦)

شبّوش : (= شب‌پوش ، عرق چین ^{a}٦٤)

شلوار بند : (^{b}٦٠)

شنبذ : (= شنبه) « دانیال گفت یك‌شنبذ ودوشنبذ وسه‌شنبذ وچهارشنبذ وپنج شنبذ و آدینه هم برفال روزشنبذ گردد ، گفت چون ترا روزشنبذ مسئله‌پرسند ...» (^{b}٩) ، « گفت ای پسر عباس مرا آ گاه کن از روزهای‌هفته. گفت بدان که روزشنبذ روزمکروحیلت است و روز یکشنبذ روز سفر و روزی جستن و روز دوشنبذ روزدرخت‌نشاندن وبنا کردن وروز سه‌شنبذ روزخون‌برداشتن و روز چهارشنبذنه‌ستدن ودادن و روز پنج‌شنبذ وآدینه... » (^{b}١٠) « خلیل گفت اندربغداد شدم‌روزیك شنبذ بود نخواستم که پیش‌اوروم ، اختیار روز دوشنبه کردم ازبهرآنك دوشنبذ را طالع . . . » (^{a}٢٢)

غارتیدن: (^{b}١٦٠)

فام : (= وام ، ^{a}٤٧ ، ^{b}٦٤ ، ^{a}٦٧ ، ^{b}٧٢ ، ^{b}٩٩ ، ^{a}١٠٢ ، ^{b}١١٧ ، ^{a}١٣٤ ، ^{b}١٣٥ ، ^{a}١٥٧ ، ^{a}١٧٩)

فراخا : (= فراخنا) « چندان . . . بزرگی بیابد که فراخا و پهناء آن زمین » (^{b}٤٠)

فرج : (= نوعی ظرف‌برای‌آب ـ مانند کوزه ، ^{a}١١٨ چهاربار) « دانیال گفت آب خوردن از فرج گوهرزنان است . پس اگر بیند که از فرج آب خورد اوزنی کند . . . کرمانی گفت اگر بیند که اوراآبی دادند ازفرج یا ازکاسهٔ آبگینه‌آن نیزهم گوهر زنان‌است . . . اگر بیند که‌آب برفت وفرج بماند پسر بمیرد .»

فنك : (= راسو، دله، سگ‌آبی ^{b}١٥٩).درترجمهٔفارسی مسالك وممالك نیزاستعمال شده است .

قلاجوری : (نوعی ظرف برای شراب ، ^{b}۸۵) «اگر کسی بیند که شراب همی‌خورد وهرچ اندرسکوره وقدح وقلاجوری بود . . . »

کاردار : (صاحب منصب وشغل ، عامل) « اگر بیند که وی مر اگاوی چندین بودی اوکاری بیاورد که زبردستش بود یا برکارداری مهتر کردد . . . پس اگر بیند که گاو را چند سروبیند یا یك سرو یا دو سرو چنانك یکی یا هردو نه بجای خویش بودآن گاو **کارداری** بودبرعدد هرسروی سالی **کارداری** کند . . . پس اگر گاوی از گاوان کار بیند که بکشتند و گوشتش ببخشیدند **کاردار** بمیرد» (^{a}۵٤)،« اگرثریدآن گوشت گاوبودزنند گانی خوش باشد و از خواستهٔ **کارداران** و بزرگان منفعتی » (^{b}٦٤) ، « اگر **کارداری** بیند کی منبراوبشکست یا اندر روی افتاد یانماز همی کرد و نمازش تمام نشد . . . » (^{a}۱۳۵)

کجین : (= کج + ین = کژین ، پارچهٔ کژ ، ^{a}۵۲)

کژاگند: (= کژاغند ، ^{b}۷۰) جامه‌ای برای جنك بوده‌است که از کژمی‌ساخته‌اند .

کستی : (= کشتی گرفتن ^{a}۱۲۳)

کفچلیز : (چمچهٔ بزرك و کفگیر ^{a}۱۷٤)

کلی : (= جزام ، ^{a}٦٦) « اندردیدن جزام و کلی . . . گفت اگر کسی بیند که برتن او کلی است . . . اگر بیند که گوشت کلی همی‌خورد . . . »

کن: (= سازنده) ـ آبگینه کن (^{b}۱۲۷)، اززیر کن (^{b}۱۲۷) ، بریان کن (^{b}۱۳۰)، حلوا کن (^{b}۱۲٦) ، شمشیر کن (^{a}۱۲۵) وجزاینها

کندرو : (= لبان ، مصطکی ، ^{a}۱٦۱) « اگربیند کی کندرو همی خوردی یا همی خائیدی . . .»

کنده (= گودال، خندق ، ^{b}۷٤) « اگربیند که کنده‌ای‌همی کند یاچاهی یاکاریزی»

کُنده: «اگرپای اندردام بیند یا اندر زنجیریا اندر کنده » (^{b}۷۷)

کودبان : (قسمتی ازجهازشتر، چوب جهازشتر، ^{b}۱٤ ، ^{a}۵۳)

کوفتن دل: (= تپیدن دل ، ^{b}۳۱)

گاورسه: (گاورس دانه‌ای است شبیه به ارزن ، در ورق 71^b ذیل رؤیة الجدری با آبله استعمال شده است) « اندردیدن آبله و گاورسه ، هرچ ازین‌نوع‌بیند فزونی بود اندرخواسته. »

گرچ: (= گچ ، درلهجه‌های‌فعلی نیز دیده می‌شود، 48^b، 48^a) . درهمین متن‌یکی دوبارهم گچ استعمال شده است .

گرماوه : (75^b ، 141^a ، 176^a)

گن : (= گین، پسوند بیان‌حالت)، ابر گن(20^a) ، بازی گن (177^b) ، بیمار گن (177^b) ، سهمگن (172^a و 179^a) ، غمگن (غمگنان 46^b)

گنده پیر : (86^b)

گورشکاف : (= نباش 57^a)

گوش سنبه : (= هزارپا 99^b) « اگر بیند که در گوش وی شدی . . . »

گونه‌گاه (و)گونگاه : (= خد ، 84^a)

گوی‌گردان: (= جعل ، 71^b)

لنبه : « اندردیدن لنبه ، لنبه مردی بود که دزدی کند کوچك کوچك ازمتاع خانه » (107^b) . بمعنی آدم‌فربه استعمال شده‌است . در« کارنامهٔ اوقاف» اثر تاج‌الدین نسایی از قرن هفتم ذکرشخصی‌بنام«فخرلنبه» هست . (۱)

مالوبره : (= عظانه ، 135^b دوبار) [؟]

مرغوا : بد ، فال‌شوم(19^b)

مزکت : (= مسجد (90^a ، 122^a)

نابدنانها (کذا) : (= ناودان 20^a) « واگر باران بارد چنانك ازبابدنانها آب آید »

نانبا : (= نانوا 87^a ، 103^b)

نشستگاه : (= مقعد 171^a) (دراینجا به‌معنی‌جای‌نشستن‌استعمال‌نشده‌است) .

۱- بتصحیح نویسندهٔ این سطور ، فرهنگ ایران‌زمین ، ج۸ ص۱۰(۱۳۳۹) .

نگاه داشت : (= امانت ^{b} ۱۳٤) « اگر بیند که مرو را چیزی از روئینه درجوالی پیش آوردند خواسته به نگاه داشت بنزدیك او بنهند » .

نوا : (= الرهنه ^{b} ۱۰۵ مکرر) « الرهنه ، اندردیدن نوا . . . »

نیکودیدار: (= نیکومنظر، خوشگل ، ^{a}۹۷)

وا : (= با ^{b}۹۷) «اگرمردی بیندیازنی که دینار بخروار وا (۱)خانه می‌برند . . . »

وش : (پسوند تشبیه ، ^{b}۱۲٦) « پادشاه وش » .

ولك : (= ولیك، ولکن ، ^{a}۵۲ ، ^{a}٦۱ ، ^{b}۱۱۵ ، ^{b}۱۱٦ ، ^{b}۱۳٤، ^{b}۱۳۰، ^{b}۱٤۱).

ویش: (= حداة = غلیواج، ^{a}۷۹ مکرر) درتعبیرآن آمده است : « . . . مروراسلاح قوی است و پریدن او بنزدیك زمین است وخطا کم‌آید از وی اندرشکار کردنش وجستنش » .

هاموار : (= هموار^{b}۲۲) .

همباز : (= انباز= هنباز ^{a}۱۰۸) .

هنباز (و) هنبازی : (^{a}۱۸ ، ^{a}۱۳۹ ، ^{a}۱۷٤ ، ^{a}۱۷٦ ، ^{b}۱۷۸) .

هنبان : (= انبان ^{a}٦٦) .

یاود (و) . . . (= یابد ^{a}۳ ، ^{b}۱۰٦ وبسیاری مواردِدیگر) .

٤ـ تبدیل حروف

تبدیل واو به با : بیران ، بیرانه ، نابدنانها ، نانبا

تبدیل باء به واو : پاورنجن،خیاروارنگ، دست‌آورنجن، گرماوه، وا ، یاود

تبدیل تاء به دال : دشنگی

تبدیل هاء به دال : شنبذ

تبدیل نون به میم : همباز

تبدیل الف به هاء : هنباز ، هنبان

۵ـ بعضی نکات دستوری

ـ ناخنان : درجمع ناخن (^{a}٤)

۱ ـ ممکن‌است«فرا» بوده وکاتب «وا» تحریر کرده‌است .

ـ رود کانی : درجمع روده (۱۷۱^a)
ـ خـردك : مصغرخرد (۹۸^b)
ـ چرکن : چرکین (۱۴۸^b)
ـ گشیاد : گشاید (۱۹^b) بصفحهٔ ۲۲ همین دفتر نگاه کنید.

۶ـ نکاتی در لهجه

ـ سپری (۱۴۴^a)
ـ ها گرفت (۱۳۲^a)
ـ دریده (۱۴۸^a)
ـ حاضیر [= حاضر] (۲۱^a)

۷ـ نکاتی از رسم‌الخط

ـ پرویذن (= پرویزن ، ۱۷۴^a)
ـ دوشیذه (= دوشیزه ، ۴۹^b ، ۸۸^b)
ـ ناماو (= نام او ۱۹^b)
ـ پاءدار (= پایدار ۳۸^b ، ۷۶^b ، ۷۵^a ، ۶۹^a ، ۸۹^b ،)

۸ـ نمونه‌هایی ازمتن

برای وقوف خوانندگان برمطالب کتاب وسبك نثرآن قسمتهایی ازآنرا نقل می کنیم . رعایت رسم‌الخط نسخه‌کاملاً می‌شود تا شیوهٔ کتابت قدیم محفوظ بماند،جز در نقل حروف فارسی که به شکل امروزی نوشته می‌شود . از نقل ذال بجای دال خودداری خواهد شد .

***

▬ باب : مایه ازآن که در خواب بیند ـ کس بود که اندر خواب بیند که خرما یافت (درم) بیاودو کس بود که همین خواب بیند واورا شیرینی بود اندردین واین ازهمت مردم‌بود وقدرومایهٔ اوو گزیدن این جهان‌بدان جهان وآن جهان‌برین جهان

و کس بود که بیند که ده دانه تاه بیافت او ده درم **بیاود** و کس بود که همین بیند و هزار درم **بیاود** و این بسایه وطبع مرد گردد واین علمی‌است که هیچ مخلوق بغایت آن نرسد یعنی که مردی بود دون همت ودون صنعت وخدای عزوجل اورا بر کشد و درسایهٔ پادشاهان وملوك برد ودیگری را بر کشیده فرودآورد. درخوابهاء باطل از آن نوع که خداوند خواب سخنی (...) ن کرده بود (...) اصلها مختلف گردد و آن چنان باشد که خواب روزبشب گوید وخواب شب بروز و این تفاوت بدان بتوان دانست که اگریکی بخواب بیند بشب که بربلندی نشسته بودی تفسیر این‌آن بود که اندرکارزار گاهی بود وبردشمن پیروزی **یاود** و اگراندر شهر وخانهٔ خویش‌بود برپادشاه عجمی چیره شود یا برمردی بزرگ یا خود بزرگ‌شود واگرهمین خواب بروز بیند از زن خویش جدا شود و میان ایشان طلاق در افتد و جنك و [خو] ن. (۳a _ b)

***

▬ امیرالمؤمنین را پرسیدند کی مثال جان چونست؟ گفت هم‌چون یکی‌ریسمان برراه گذری افکنده، چون ازتن بیرون آید هم‌برین گونه بود تاآنگه کی از خداء عرش دستوری باشدش کی باز جای شود. پس شبگیران چندانك چشم برهم زنی بازجای خویش رود. دیگری گفت مثال جان اندرتن هم‌چنان است کی‌آفتابی.

گفت پرسیدم‌ازاحمد کی خواب بچه ماند اندرتن؟ گفت حکیمان گویند کی خواب بخارست کی‌ازمعده برآید بسربرشود، پس پردهاء چشم را سست کند ودیگر اندامها را. وقوف اوبرسیری بیشتربود.

ودیگری گفت میغی بود کی ازمغزفروترآید واین‌آنگه بود کی بخارازمعده بسربرشود وخدای بهتر داند کی کدام درست است. پس کی چنین باشد جان از تن بیرون‌آید بقدرت خدای عزوجل وخوابها بیند چندانك فرمان خدا بود. (۶a)

***

▬ از پیغمبر علیه‌السلام روایت چنانست کی خواب نیم روزهیچ نبود و اول شب دروغ گردد.

و گفت کی خواب میانهٔ شب راست بود و بود کی دروغ باشد .

و گفت کی خواب اول شب نه دوست دارم از جهت آنک اندیشهاء دل بود و *هم‌چنین خواب نیم‌شب دوست ندارم از بهر وسوسهٔ دیو و بهترین و درست‌ترین خوابی آنست* کی بامداد بیند .

و گفت خوابی که اول شب بیند دیر درست گردد . خواب نیم شب بچهل سال درست گردد از بهر آنك یوسف علیه‌السلام آن خواب کی دیده بود نیم شب دید و از پس چهل سال درست گشت و گویند کی نیم روز دید و از پس بیست سال درست گشت و گویند کی خواب بامداد هم در روز درست گردد یا اندرماه . (۷b)

***

روایت کردند از پیغمبر علیه‌السلم گفت چون خوابی بینی که ترا از آن دل تنگ شود این دعا برخوان و آن دعا آنست که باول این باب یاد کرده آمد، پس برخیز و وضو ساز و نماز کن و هیچ کس را بگو تا خدای تعالی بدی آن از تو بازدارد .

و محمدبن عبدالله گفت اندر نامهٔ پدر یافتم باسناد که مردی بر ربیع بن خیثم شد و گفت سرشب است که مردی همی آید و مرا همی گوید که برو و ربیع را آگاه کن که او از دوزخیانست .

ربیع متحیر شد و از پهلوء چپ سه‌بار براست گردید .

چون دیگر روز بود همین مرد آمد و ربیع را گفت دوش مردی را دیدم که همی آمد ، سگی سیاه رنجیری اندر گردن بزیر دست ، سه جایگاه روی شکسته و مرا گفت این آنست که ترا اندرخواب آن چیزها نمود که مرا گفتی و آن سه جایگاه که برروی او افکار دیدی آنست که سه‌بر گردیدم .

گفت مرد دیگر اندرخواب دید که مردی پیش وی آمدی و گفتی پیش عقبة‌بن عامر شو و اورا بگوی تو از مردم دوزخی .

مرد گفت نخواستم که من این سخن در روی عقبه بگویم . تا سرشب برهمین قاعده می‌آمد و می گفت . شب چهارم مرا گفت که اگر این ترا گفتم عقبه رانگویی ترا چنین وچنان کنم .

پس دیگر روز برخاست و پیش عقبه رفت و مرد را بگفت .

عقبه گفت تو دیدی این خواب ؟

گفت آری .

عقبه مشتی خاك بر گرفت و با پس افکند سه بار و گفت دروغ گفت دیو و مرد با خانه شد .

گفت چون آن شب بخفتم همان مرد پیش من آمد و گفت پیغام من نگزاردی ؟

گفت گزاردم .

گفتا چه گفت ؟

گفتم چنین و چنین کرد .

گفت راست می گویی که هیچ خاك نیفکندالا که برروی من زد .

گفت بگردد بگردش شب وروز وساعتها . (۱۱^a _ d)

☆☆☆

اندرخواب بختنصر : بختنصر خوابی بدید شب یك **شنبذ** وسوگند خورد که همه دانشمندانرا بکشد مگر آنرا که اورا ازتفسیرخویش آگاه کند . پس هفتصد مرد دانشمند را بکشت وهیچ کس تفسیر خواب او نمی‌دانست ونه اصل خواب او که چه دیده است ؟ واوخواب خود را فراموش کرده بود .

پس خدای عزوجل مرا بدوفرستاد و دانش خواب گزاردن تا بدانستم که او اندرخواب چه دیده است وبدانستم که‌اجل اوبکشتن بود یا بسوختن ، وخواب‌اوآن بود که سراوازمس بودی و(...ش) ازروی‌وتنش‌ازسیم‌وساقش‌از سلافن وپایش‌ازآبگینه مس هلاك‌کار بود چنانك خدای عز و جل می گوید « یرسل علیکما شواظ من نار » ونحاس وسیم خواسته‌بود ازبهرآنك سیم بهمه‌جای پادشاهی‌وخواسته‌بود . واماسلافن وآبگینه که پاء وساق ازآن دید چیزی بود ناپاء دار ازبهرآنك مردم را از ایستادن بپاء بود . تفسیرآن چنان یافتم که او را چهل‌روز زندگانی‌مانده بود . او رابگفتم و هیچ کم وبیش اندرنیامد .

دانیال گفت بختنصر از پس آن‌خوابی دیگر دید و برمن عرضه کردومن اندر

تفسیر آن چنان یافتم ازعمراوسه روزمانده بود وهم با اوبگفتم . او مردم خویش را بفرمود که هیچ نخسبند و اورا نگاه دارند .

پس اندرشب سیم بیرون آمد تا کسی رابیند ازمردم خویش خفته . خداء عزوجل خواب برآن مردم افکنده بود وهیچکس بیدار نمانده وبختنصر اندرلشکر گاه تنها همی گشت . سو گندخورد که من فردا (۱) همه را بکشم وباز گشت . بازجاء خویش می رفت ، پایش اندرحمایل شمشیر خفتهٔ آمد . خفته بیدار شد ، پنداشت که اودزدست . شمشیر برکشید وبروزدر بکشتش . (ص ۱۵^{b}_۱۶^{a})

****

▬ اندروقتها وپر هیز کردن ازوقتها [ی] دیدن خواب ـ دانیال گفت چون ازتو مسئلهٔ پرسند که جوابش برتو پوشیده شود نگاه کن که نخست که خداوندش گفت چه بود . اگر گشادن سخن بجستهٔ نیکو بود بدانک آن خواب نیکست ودلیل برنیکی کند واگر نخست سخن که زبان گشیاد (کذا) (....) سخن مرغوا بود نه نیك بودوهرخوابی که نخست حرفی که زبان بدوبگشیاد (کذا) خا بود بدانك دلیل برخرمی کند و اگرشین بود دلیل بربدی کند . . . (۱۹^{b})

****

▬ **باب اندر خواب مهدی - خلیل اصفهانی** گوید **مترجم** این کتاب ازسریانی بتازی که مهدی خلیفهٔ بغدادخوابی دید وفراموش کرد . چون روزشد غمگین بنشست . وزیرخویش را گفت خوابی دیدم وفراموش کرد[م] . اگرمردی (۲) رابا دست توانی آوردن که این خواب مرا با دست آورد اگر بفال بود بحال دیگر کارنیك کرده باشی ، مگراین غم ازدل من برود .

وزیر گفت یاامیرالمؤمنین **خلیل اصفهانی** خداوندترجمهٔ **کتاب دانیال** تواند ، واگر کسی برپشت زمین هست که این تواند دانست نیست مگراو . پس مهدی بریدی براه کرد . برسرده روزخلیل را همی آوردند .

(۱) اصل فرداذ
(۲) اگرمردی تکرارشده است .

خلیل گفت اندر بغداد شدم، روز یك شنبه بود. نخواستم که پیش او روم. اختیار روزدوشنبه کردم. ازبهرآنك دوشنبه را طالع مشتری آنست.

پس چون پیش مهدی شدم مرا گفت خوابی دیده‌ام وفراموش کرده، نزدیك‌تو توانم یافتن یانه؟

گفتم یا امیرالمؤمنین خداوند فال بحرکات‌مردم‌نگرد، بآمد وشد مردم اندر بازیابد. پس برآن حکم کند.

مهدی خشم گرفت و گفت ای سبحان‌الله العظیم هریکی ازشما بیاید وچیزی دعوی کند که نداند ودست برسرخویش مالید و بچشم و روی فرودآورد. پس دست برران برزد.

چون خلیل آن‌بدید قیاس‌فال‌بر گرفت. گفت یاامیرالمؤمنین‌بگویم که خواب توچه بود، تا بدانی که خداء تعالی علم‌آنرا دهد که خواهد.

گفت بگو.

خلیل گفت دیدی که بر کوه شده بودی.

مهدی گفت لله درك، جادوء تو.

گفت نعوذبالله از جادوء، ولیکن چون دیدم که امیرالمؤمنین دست بسرفرو مالید، دانستم که بربالای‌سراوهیچ نیست‌مگرآسمان وبرزمین از کوه.

گفت راست گفتی، دیگرچه دیدم؟

خلیل گفت پس دیدی که ازآن کوه دردشت‌آمد جاء فراخ و هموار و اندرآن دشت دوچشمهٔ آب شور دیدی.

گفت از کجا دانستی؟

گفت‌آنك پیشانی توچون دشت هاموار است وآن دو چشمه دو چشم تست که زیرپیشانی تست ودیدم که دست مبارك بدان فرودآوردی.

گفت راست گفتی. گفت دیگرچی دیدم؟

گفت ازآن پس بکوهی رسیدی، مرد قرشی را دیدی ازقبیلهٔ خویش.

گفت از کجا بدانستی که‌آن مرد قرشی بود؟

گفت ازدست زدنت بر ران‌خویش .

پس مهدی عجب بماند . گفت ویحك این علم از کجا آوردی ؟

گفت از کتاب دانیال .

پس‌مهدی اورا بیست‌هزار دینار فرموددادن و گفت‌ازپس‌این کس‌رااجابت‌مکن .

وخلیل این‌خواب ازپسرسیرین (۱) آموخته بود و ازسعیدبن المسیب واین از بهرآن یاد کردیم که یاران پیغمبر وآنان که پیش ایشان بودند ازین فال‌کار کردند . (۲۱^{a}-۲۲^{b})

***

باب رؤیة القرع : اندر دیدن کدو . درخت کدو فاضل‌ترین درختهاست کی بدان ماند .

اگردرجایگاه مجهول بود بزرگی وقوت خواب زیادت باشد ،

اگربیند کی کدوهمی خورداونیکی **بیاود** ومرورا دانش بیفزاید .

اگرازنعمت خدای تعالی چیزی گم کرده باشد باز **یاود** ،

اگربا کسی جنك کند پیروزشود ،

اگراز کسی ترسناك باشد ایمن شود ،

هر که‌بیند کی کدوی بیافت نیکی **بیاود** . برشته‌وخام وپخته‌جمله‌نیك باشد ،

اگربیند کی درخت‌آن ازبن وبیخ بر کند بیم‌مرگ اوباشد ،

اگربیند کزوهمی نشاند نیکی **یاود** . (۱٤۷^{a})

***

باب رؤیةالقمیص : اندر دیدن پیراهن . دانیال گفت پیراهن سپید زینت بود آن کس راکی زن بود ،

واگرزن‌ندارد زنی **یاود** مستورو پارسا ،

---

(۱) یکی از خصائص این ترجمه آنست که‌لفظ « ابن » درکنیه‌ها اکثراً بفارسی ترجمه شده‌است، مثل پسرسیرین بجای‌ابن سیرین وپسرعباس بجای ابن‌عباس .

پس اگر زنی یامردی بیند کی اورا پیراهنی دادند آن نیکی بود کی بدیشان رسد،
اگر بیند کی پیراهن برخویشتن بدرید آن مردی بود خشمناك، از آن خشم بیرون آید و[کار] بروی آسان گردد،
اگر این خواب کود کی بیند اورا سختی رسد،
اگر مردی بیند کی پیراهن کهن پوشیده داشت آن تباهی کار کودکانش بود،
اگر بیند که جامهٔ نوپوشیده است وجای دریده چنانك نیك بتوان کرد خداوند خواب را پس از آن فرزند بیاید،
اگر چنان باشد کی نیکو نتواند کرد بر آن مرد جادوی کرده باشند و اندر آن جادوی بمانده،
و اگر پیراهن دریده بیند دریدن سخت زشت ـ آن جنگ و بیماربود،
و اگر بیند کی از جامهایی کی پوشیده داشت بهری بر کندند او را بهری خواسته شود.
کرمانی گفت پیراهن حال مرد بود بهر کار وپیشه کی اندر آنست.
اگر پیراهن اونو ودرست وسخت بود فراخی روزی او بود از آن کار و پیشه،
پس اگر پیراهن کی پوشیده دارد کهن و دریده باشد آن درویشی خداوند خوب بود،
ودریده وبآخر پیراهن پوشیده داشت یا مرقع کرده بود آن بیمی وترسی بود کی خداوند جامه را رسد وفم سخت قوی.
پس اگر بیند کی پیراهنش بخون آلوده بودی اورا بلاوغمی رسد.
کرمانی گفت اگر پیراهن از کتان وپنبه باشد آنرا آن قوت نبود کی از پشم.
پسر سیرین گفت اگر بیند تا جامهٔ دیگر کتان داشت اورا دین نیك بود.
پس اگر دوجامه بیند برسر یکدیگر پوشیده او مردی بود نهان وی نیکوتر باشد از آشکارا.
پس اگر بیند کی جامهٔ کتان پوشیده داشت وبالای او جامهٔ سخت فرو کرده او را آشکارا بهتر از نهان [باشد]. (۱۴۸b ـ ۱۴۷b).

نسخه‌های خطی فارسی در یوگسلاوی

ایرج افشار

در این ایام اخیر آقای بوگدانویچ دانشجوی دورهٔ دکترای ادبیات که فارسی از مردم یوگسلاوی است رسالات و مقالاتی در اختیار اینجانب گذاشت که عده‌ای از نسخ خطی فارسی موجود در آن کشور را معرفی می‌کند. اگرچه، هرچند نسخه متعلق به کتابخانهٔ خاصی است ولی معرفی آنها در یک مقاله بی مناسبت نخواهد بود. از ایشان سپاسگزارم که مدارک مورد بحث را در اختیار من گذاردند.

مشخصات نسخ، چون خود آنها دیده نشده، چنان بدست داده می‌شود که در مآخذ ذکر شده است.

الف ـ بایگانی دولتی زاگرب(۱)

۱ ـ شاهنامهٔ فردوسی، نسخهٔ مصور و مذهب مورخ ۹۸۱ در ۹۴۳ ورق بشمارهٔ A 1

۲ ـ دیوان حافظ، دارای مینیاتور بشمارهٔ A 141

۳ ـ خمسهٔ امیرخسرو دهلوی (مطلع الانوار، خسرو شیرین، لیلی ومجنون، آئینهٔ اسکندری، هشت بهشت)، مورخ ۸۷۲ بشمارهٔ A 152

۴ ـ کلیات شیخ سعدی، مورخ ۱۰۱۸ بشمارهٔ A 144

۵ ـ گلستان و بوستان، اولی مورخ ۱۱۵۲ و دومی مورخ ۱۱۵۸ بشمارهٔ A 145

۶ ـ دیوان جامی (ظ غزلیات) بشمارهٔ A 121

۷ ـ یوسف وزلیخا (جامی ؟) بشمارهٔ A 140

۸ ـ دیوان امیرشاهی مورخ ۹۵۵ بشمارهٔ A 147

---

۱ ـ Zagreb

۹ ـ انوارسهیلی کاشفی مورخ ۹۲۵ بشمارهٔ A 142

۱۰ ـ کلیله ودمنه بخط محمدعبدالله موسی‌زاده بشمارهٔ A146

۱۱ ـ «در اخلاق» بدون عنوان بخط شمس‌الدین حافظ سمرقندی مورخ۸۰۶ بشمارهٔ A 114 . (شناخته نشد که کدام کتاب اخلاق است ؟)

۱۲ ـ اخلاق محسنی بشمارهٔ 14.

۱۴ ـ هشت بهشت (تاریخ ادریس بدلیسی) تألیف۹۱۹ در تاریخ عثمانی ، هر بهشت آن دراحوال یکی ازسلاطین آل عثمان تا بایزید دوم است مؤلف از کردانی است که ازدست شاه اسماعیل فرار کردو به‌روم پناه برد،بشمارهٔ 2 .

۱۵ ـ روضة‌الصفا از میرخواندمورخ ۱۰۲۹ بشمارهٔ 27 .

۱۶ ـ روضة‌الصفا مورخ ۹۷۷ بخط قاسم‌الحسینی‌التبریزی بشمارهٔ 28 .

ب ـ فرهنگستان علوم وهنرهای یوگسلاوی(زاگرب)

۱ ـ تذکرة‌الشعراءدولتشاه سمرقندی مورخ ۲۷شوال ۸۹۲ بشمارهٔ 1582

۲ ـ دیوان جامی بخط غیاث‌الدین علی‌جامی مورخ ۹۳۷هجری بشمارهٔ 1281، در بارهٔ این نسخه مقالهٔ مستقلی نیز نوشته‌شده است .

Sacir Sikiric ـ *Jedan Rukopis Dzamina Divana*, Prilozi za Orijentalnu filologiju . 1955, pp. 321–324 .

۳ ـ فاتحة الشباب بشمارهٔ 121 داخلی.

۴ ـ فاتحة‌الشباب بشمارهٔ 295 داخلی (از آخرافتاده دارد) .

۵ ـ یوسف و زلیخا بشمارهٔ 1586 داخلی .

۶ ـ بهارستان جامی بشماره‌های 257، 286؛ 332، 1709 .

۷ ـ نقدالنصوص فی شرح الفصوص جامی بشمارهٔ 561 .

۸ ـ نقدالنصوص فی‌شرح‌الفصوص‌جامی‌به‌شمارهٔ 701 .

۹ـ شرح‌قصیدهٔ‌خمریه،شمارهٔ 1 726داخلی.

۱۰ ـ سبحة‌الابرار جامی ، شمارهٔ داخلی 1471 .

(تا اینجا مأخوذ ازمقالهٔ Suleijman Bajraktarevic است).

۱۱ ـ تیمورنامهٔ هاتفی نسخهٔ مصوربخط نستعلیق ازقرن دهم به شمارهٔ 754. در بارهٔ مینیاتورهای این نسخه مقاله‌ای بقلم خانم Zagorka Jnc در مجموعهٔ موزهٔ هنرهای تزئینی (بلگراد، ۱۹۵۸) صفحات ۱۲۹ ـ ۱۳۵ طبع شده است.

۱۲ ـ شرح علی اللغات‌السمی بشاهدیه تألیف مصطفی بن یوسف بن‌مرادایوبی المستاری مورخ ۱۱۳۸. این کتاب شرحی است برلغت فارسی وترکی موسوم به تحفهٔ شهیدی تألیف شهیدی دده(ازین کتاب نسخه‌ای دیگر مورخ ۱۱۳۸ بشمارهٔ ۶۰ در مؤسسهٔ شرقشناسی Sarajeva موجود است). در باب شارح که از مردم «بسنی» بوده است مقاله‌ای بقلم Hazin Sabanovic تحت عنوان Mustfa B. Jusuf Aigubi al – Mustari (درصفحات ۲۹ ـ ۳۵ از مجموعهٔ Priliozi za Orijentalnu Filologiju (سراویو، ۱۹۶۰) طبع‌شده است.

۱۳ ـ جزئی ازقرآن با ترجمهٔ فارسی بین‌السطور بشمارهٔ 151 داخلی.

۱۴ ـ بلبلستان تألیف شیخ فوزی مستاری متوفی در ۱۱۶۰ هجری. این کتاب تقلیدی است از گلستان سعدی وبه شش‌خلد تقسیم شده‌است. چهارنسخه‌ازاین کتاب در مؤسسهٔ شرقشناسی زاگرب‌وجود دارد ومیکروفیلم‌نسخهٔ مورخ ۱۱۶۳ بخط‌مصطفی ابن‌صالح نعیمی‌المستاری برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهیه شده است.

این کتاب‌توسط Milivoj Molic بزبان فرانسه‌ترجمه‌وبامقدمه‌ای‌در بارهٔ‌ادبیات فارسی دریوگسلاوی درسال ۱۹۳۵ در پاریس بعنوان ذیل نشر شده‌است.

Bulbulistan du Shaïkh Fewsi de Mostar Poète herzégovinien de langue persane.

ج ـ بایگانی دولتی شهر اسکوپیه[1]

۱ ـ رشحات عین‌الحیات بشمارهٔ 0.III.168.

1 – Skoplje

د ـ موزهٔ هنرهای تزئینی بلگراد

۱ـ مجموعهٔ حدیث باترجمهٔ فارسی مورخ ۹٤۸ بشمارهٔ 779 .

۲ـ منتخب اشعار فارسی مورخ قرن یازدهم بشمارهٔ 1261 .

ه ـ کتابخانهٔ غازی‌خسروبك (سراویو ـ سرای)

۱ـ کلیات نظامی (احتمالاً) ؟! ازقرن نهم یادهم هجری بشمارهٔ 2540 .

۲ـ تحفةالازهار مذهب ومورخ ۹۸۳ درمکه ، بشمارهٔ 136 .

۳ـ دیوان حافظ مصور بشمارهٔ 13366 .

٤ـ تاج‌التراجم اسفراینی مورخ ۵۷۹ بشمارهٔ 189 .

و ـ مؤسسهٔ شرقشناسی سراویو

۱ـ شرح‌اللغات موسوم به‌اشهیدیه مورخ ۱۱۳۸ که ذیل شمارهٔ ۱۲ از قسمت فرهنگستان علوم زاگرب معرفی شد.

مآخذ ومدارك

درجمع‌آوری این‌فهرست ازرسالات ومقالات زیر استفاده شد.

Bajraktarevic , Sulejman . – *Ottenfelsova Orijentalisticka Zbirka u zagebackom Drzavnom Arhivm* (باخلاصه بزبان آلمانی) و **Zbornik Historijskog instituta Jugoslavenske Akademije , Vol2 , Zagreb 1959** ' pp . 25_1_3 .

Dobraca , Kasim . – *Gazi Husreveagova Biblioteka u arjevu i neki njenis Vazniji Orijenialni Rukopisi* . **Glasnik , Vol xii (1961) , pp . 144 _ 151** .

Janc , Zagorka . – *Les Manuscrits islamiques dans les collections Yougoslavie* . **Belgrad 1956** .

شیرین وفرهاد سلیمی

از ایرج افشار

قصهٔ شیرین و فرهاد و خسرو از حکایتهای بسیار دلاویز و شاعرانه است که عده‌ای ازشاعران فارسی‌سرای آنرا بنظم درآورده‌اند(۱). یکی‌ازاین منظومه‌ها که نام ونشان‌آن در کتب ومراجع دیده نمی‌شود مثنوی شیرین‌وفرهاد ازشاعری متخلص به‌سلیمی‌است که ازمردم قرن نهم هجری ومداح‌سلغرشاه ازسلاطین‌وملوك هرمز بوده ودرجرون (= گمبرون ، بندرعباس کنونی) می‌زیسته است .

یگانه نسخه‌ای که ازین‌مثنوی بدست داریم متعلق به کتابخانهٔ نفیس آقای بودمر Bodmer (۲) از اعیان ومشاهیر شهر ژنو است وآقای ل. فورر(۳) Forrer رئیس کتابخانهٔمرکزی‌زوریخ(سویس)چندورق‌ازعکس آنرابمن‌فرستاده‌است‌واینك با

۱- برای اطلاع بر کتبی که درزمینهٔ داستان مربوط به‌شیرین‌وفرهاد وخسروسروده شده است به‌الذریعه نگاه کنید.

۲- کتابخانهٔ این‌شخص‌متمکن‌باسلیقهٔ تمام دربنایی‌زیبا برروی یکی‌ازتپه‌های سحر-انگیزوزمردین‌وخوش‌منظرشهرژنومشرف‌بردریاچهٔ نیلگون‌لمان‌قراردارد‌ویکی‌ازمراکز بسیاردیدنی ودلربای آن شهر برای اهل تحقیق وذوق‌است «بودمر»مجموعه‌ای‌نفیس از کتابهای چاپ قدیم ونسخه‌های خطی شرقی وغربی جمع‌آوری کرده است ودرمیان آنها چندین‌نسخهٔ خطی‌فارسی‌قدیم‌ونفیس‌وجوددارد. تعداد نسخ‌خطی‌عربی آن بیش‌ازفارسی‌است.

۳- فورر مدتها ریاست کتابخانهٔ مرکزی شهر زوریخ را که یکی از مهمترین کتابخانه‌های سویس است درعهده دارد وازمستشرقینی است که به ترك‌شناسی‌علاقه‌مند و مخصوصاً در تاریخ عثمانی صاحب تخصص ومطالعه است . یکی از تألیفات مفید او که با همکاری اشپولر Spuler انتشاریافته وبرای تحقیقات شرق‌شناسی‌ازمراجع بشمارمی‌آید کتابی است بنام Der Vordere Orient in islamischer Zeit, Bern 1954 .

عرض سپاسگزاری از آن دانشمند ودوست محترم به معرفی آن می‌پردازم.

نسخهٔ این کتاب بخط نستعلیق در۱۳۳ ورق درمحرم سال ۸۸۶ یعنی شش سال پس از تألیف آن نوشته شده‌است ونام کاتب آن را پاك کرده‌اند. اگرچه صفحهٔ اول نسخه در دست نیست اما خوشبختانه از ابتدا و انتهای کتاب مطالبی در تاریخ سرودن مثنوی واطلاعاتی دربارهٔ سرایندهٔ کتاب بدست می‌آید که تاحدی مارا با آن آشنامیسازد.

بنا بر بیت مندرج در برگ 2^a شاعر آنرا در ۸۸۰ سروده است. آن ابیات اینها است:

(آغاز نسخه)

الهی بنده را در کار خود کن	حضوری بخش و توفیقم مدد کن
که بعداز **هشتصد** ومن بعد **هشتاد**	بگویم قصهٔ شیرین و فرهاد
دگربار ازنواین شیرین وخسرو	زن از مهر قبولش سکهٔ نو
. . . . .	. . . . .

از برگ 6^b ببعد به مدح ممدوح خود می پردازد. ممدوح سلغرشاه از ملوك هرمز است. (۱) بعضی از ابیاتی که درمدح ووصف آن پادشاه سروده است اینك نقل می‌شود:

بنظم دلکش و الفاظ رنگین	بگفتم قصهٔ فرهاد و شیرین
چوشد کارم چوزر کردم نگاهش	برآن سکه زدم از نام شاهش
جهان عدل **سلغر شاه** دوران	که دوران فلك بادش بفرمان
. . . . .	. . . . .

۱ـ سلغرشاه از ملوك هرمزست که از سنهٔ ۶۷۱ ببعد در هرمز و بر دریای خلیج فارس حکومت داشتند. زمان تسلط و دوران حکومت آنها تاسال ۹۷۲ می کشد وفرداخیر آنها فرخشاه نام‌داشت (معجم‌الانساب، زمباور، ص۳۸۷). درین کتاب برای زمان حکومت سلغرشاه تاریخی نتوانسته‌اند معین کنند وفقط معلوم است که با فاصلهٔ دو پشت پس ازسال ۸۴۰ حکومت می کرده است. باستناد ابیات منقول ازشیرین وفرهاد دوران حکومت وی حد اقل تا سال ۸۸۰ دوام داشته است.

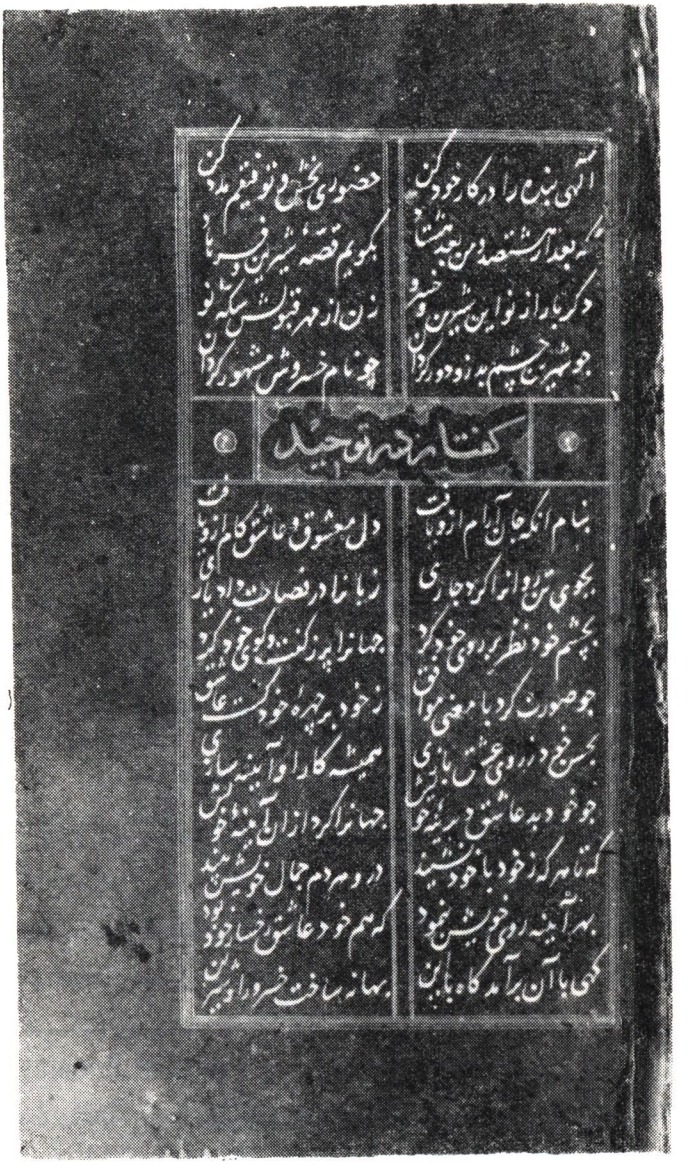

عکس‌ورق ۲a نسخهٔ شیرین وفرهاد

دو صفحهٔ آخر نسخهٔ شیرین فرهاد

شهی کز چتر عالی پایهٔ او — بود خورشید اندر سایهٔ او
جرون امروز از عدلش چنانست — که در خوبی نمودار جنانست
. . . . . .
شدت تخت **جرون** زان جای بخشش — که کان جودی ودریای بخشش
. . . . . .
بحمد الله که در دور تو ای شاه — که بادی تا ابد در ظل الله
نباشد باد را بر پشّه روزی — ندارد هیچکس آزار موری
بدوران تو ای شاه گزیده — که شد ملك **جرون** زو آرمیده
. . . . . .
تو آن شاهی که از **دریای عمان** — برای دستهٔ تیغت بفرمان
. . . . . .

پس از مدح سلغرشاه تحت عنوان « گفتار در سبب نظم کتاب » (بر گ 8^b ببعد) چنین می گوید :

در آن روزی که بد روز جوانی — جوانی چون بود زانسان که دانی
دلم می بود بـا دلبر همیشه — هوای **شاعری** در سر همیشه
. . . . . .
شدم پرسان و جویان بی سروپا — سوی مولا **همام الدین** دنیا
بزرگش یافتم چون سقف پستو(؟) — بزرگان گشته یك یك کوچك او
بعالم سالك اطوار او بود — خلیفهٔ **قاسم انوار** او بـود
شدم درگاه او را بوسه دادم — بخدمت روی در پایش نهادم
کمال او مرا افتاده نگذاشت — به لطف خود مرا ازخاك برداشت
چواندر صورت عالم نظر کرد — مرا از عالم معنی خبر کرد
بگفت ازشعر خود چیزی فروخوان — که خواهی شد سخنگوی و سخن دادن
فرو خواندم بر آن پیر دانا — **غزلهائی** که بتوان خواند هرجا

چوخواندم پیشش آن اشعار رنگین
بزرگانه مرا فرمود تحسین

بگفتا در **غزل** جلدی و محکم
برو برخی ادا کن **مثنوی** هم

چو آن گفتن از آن دانا شنیدم
ز شادی خویشتن را وا ندیدم

بگفتم یك دو بیت از **وزن مخزن**
کز و روح **نظامی** گشت روشن

شدم بازش بمجلس خواندم فاش (کذا)
خوشش آمد بسی و گفت شاباش

. . . . . .

بگفتم چند بیتی زان و ایام
فرو کشت آتشم بگذاشتش خام

بشمع من زد از باد هوا تف
فکندش **سیه** (کذا) سال اندر توقف

ز بعد **سی** بخاطر آمدم باز
که بگشایم در گنجینهٔ راز

خرد نور دماغم را برافروخت
زسر دیگر چراغم را برافروخت

بکردم نظمش و کردم تمامش
نهادم **منبع اطوار** نامش

چون شد پرداخته آن نظم چون در
شد از آوازه‌اش گوش جهان پر

دگرها تف بگوشم گفت برخیز
تو شاهی ساز شمشیر زبان تیز

ز **شیرین** و ز **خسرو** یاد کن یاد
جوابش نام کن **شیرین و فرهاد**

. . . . . .

ببرسعی ای و از این نظم نامی
جهان را رونقی ده چون **نظامی**

یکی گفتی دگر را کن مجلد
که خواهی پنجه‌ای با **خمسه** اش زد

ترا حاجت به تعریف زبان نیست
که مانندت سخنگو در جهان نیست

چو از هاتف بگوش این راز آمد
جوانی باز از در بازم آمد

به **پیران سر** ره دلبر گرفتم
جوانی را دگر از سر گرفتم

نوشتم نامه‌ها در عاشقی باز
ز **شیرین** و ز **خسرو** کردم آغاز

روایت بر روایت می نوشتم
ز هر بابی حکایت می نوشتم

چو در **شیرین و فرهادم** نظر شد
قلم در دست من چون نیشکر شد

چو این گفتن ز من یاران شنفتند
ز من آنرا پذیرفتند و گفتند

که باید کردن این البت تمامت — کز آن عالم شود پرصیت نامت
بگفتم خوش بود لیکن که این کار — لوازمهاش هست و شرط بسیار
یکی اهبه دوم یار موافق — سیوم دقت چهارم جای لایق
دگر با هریك از اینها سراسر — حضور خاطر و صد چیز دیگر
بدان تحقیق اینها را که شك نیست — ولیکن بنده‌ر از آن هیچیك نیست
بجای این که منشان نام برد — یکا یك شرح آنرا بر شمردم
درونی دارم از جور زمان ریش — هزاران نیش از بیگانه و خویش
چو زلف دلبران دایم پریشان — غم بیگانه و اندوه خویشان
دگر یك خانه پر از دیو مردم — بجای عود در وی دود هیزم
ز دلخواهم درو غمهای جانکاه — شرابم خون، کبابم دل، ندیم آه
ز محنتها نه آرام و نه تسکین — دگر اسباب یك یك در خور این
دگر گفتند یارانم شکایت — مکن زیرا که هست اینها حکایت
بدینها رفتنت دشوار باشد — حدیث درد دل بسیار باشد
مکن از درد دل بسیار فریاد — برو بنیاد کن **شیرین و فرهاد**
بگفتم گر من اینها میدهم شرح — حدیثی چند از اینها میکنم طرح
که اکنون طبعها گشته است نازك — نمی‌تابد حکایتهای لك پك
چنان پردازم از نو این معانی — که ره ندهد بخاطرها گرانی
. . . . . .
بپردازم بنوعی این فسانه — که فوتی نبودش هیچ از میانه
بزم زان گونه این حلوای شیرین — کز آنم خسروان گویند تحسین
بیارم آنچنان پیش خردمند — که از آنها نباید چیزی افکند
. . . . . .
ز شیرین و ز خسرو یاد کردم — ز نو این قصه را بنیاد کردم

اصل داستان با این بیت آغاز می‌شود :

چنین دادم خبر پیر سخن سنج — که در تاریخ عمری برده بدرنج

این مثنوی با ابیاتی تحت عنوان « گفتار در خاتمت کتاب » پایان می گیرد . نقل چند بیت آن برای شناختن کتاب وسرایندهٔ آن مفیدست :

سلیمی هان دهان تاچند وتا کی — بهارت با سرآید بگذرد دی
. . . . . — . . . . . .
. . . . . — . . . . . .

چو گفتی منبع **شیرین‌وفرهاد** — ز **مجنون** و ز **لیلی** یاد کن یاد
نباید این حدیثت کم گرفتن — که‌خواهد **خمسه‌ات** عالم گرفتن
بلی گفتم بگویم کو مرا بخت — برد زین جایگه‌روزی دوام‌رخت
که من اینجایگه قدری ندارم — بخود از گفتهٔ خود شرمسارم
روم‌جائی که برچشمم نشانند — مرا و شعر من قدرش بدانند
چوباید بردنم زین مردمان جور — که گردون‌همچومن‌ناردبصددور
مرا گر تربیت باشد از آنم — که شعر خویش برشعری رسانم
اگرچه اندرین **شهر** زبون گیر — مرانی **شه** نوازش کردنی میر
ولی امید میدارم که ایام — برآرد زین سخن در عالمم نام

این مثنوی بادوبیت زیرختم می‌شود:

خدایا شعر من کان نور جانست — وزو روشن زمین و آسمانست
به نیکی هر که از وی ناورد یاد — به نفرین زمین و آسمان باد

چنانکه ملاحظه شد شاعر این مثنوی متخلص به سلیمی است ودرجرون‌اقامت داشت و به تقلید خمسهٔ نظامی به سرودن پنج مثنوی پرداخت که یکی از آنها بنام شیرین وفرهاد (درمقابله باخسرو وشیرین نظامی) مثنوی مورد معرفی‌درینجا است .

شاعر پیش از سرودن شیرین و فرهاد مثنوی **منبع اطوار** را (در مقابله با مخزن‌الاسرار) سروده وبعد ازشیرین وفرهاد قصد نظم‌لیلی ومجنون را داشته است .

چنانکه دیدیم سلیمی خود را شاعری بلند مقام می‌دانسته وازآغاز جوانی‌غزل می‌سروده وهوای شاعری درسر داشته است و نظم خمسه رابه ترغیب و تشویق مولانا

همام الدین که خلیفهٔ طریقتی قاسم انوار (متوفی در ۸۳۰) بوده است آغاز میکند واولین ابیات **منبع اطوار** رادرسنین جوانی می‌سراید اما توفیق اتمام آنرا نمی‌یابد ومدت سی‌سال دربوتهٔ اجمال می‌ماند ودر پیرانه سرمجدداً برسر آن می‌رودوباتمامش می‌رساند .

سلیمی از شاعرانی است که درسال ۸۸۰هجری(۱) سنش بظاهر ازشصت‌متجاوز بوده است ، زیرا درایام جوانی که‌قطعاً در سنی میان بیست و سی‌سالگی بوده بدیدار مولاناهمام‌الدین‌خلیفهٔ‌قاسم‌انوارنائل آمده‌است . متأسفانه تشخیص‌هویت‌این‌مولا همام‌الدین که‌خلیفهٔ قاسم‌انوار بوده‌است‌فعلاً ممکن‌نشدودراحوال قاسم‌انوارذکراین‌شخص نیامده . احتمالاً ممکن است مراد همام‌الدین محمود کرمانی متوفی در ۸۴۷ باشد که شاه داعی شیرازی‌شعری‌درتاریخ وفات اوسروده وازعارفان بشمار میرفته است‌وچون سلیمی حدود سی‌سال پیش ازسرودن فرهاد وشیرین یعنی حدود سال ۸۴۷ که مصادف با سال وفات همام الدین بوده با وی ملاقات کرده است این احتمال قریب به صحت بنظر می رسد . بخصوص که قرب منزل این دو شخص (کرمان و جرون) نیز موجب تقویت این احتمال است . شعرشاه داعی اینست :

وله فی تاریخ وفاة قدوة العلماء العارفین همام‌الملة والدین محمودکرمانی

چو بود حضرت موسی همام دین محمود — یگانه قطب زمان و خلاصهٔ آدم
همش خلاصهٔ عالم فتاد سال وفات — شد از سرای‌فنا سوی‌بارگاه‌قدم

۱- آقای‌فوروردر نامه‌ای که بمن نوشته‌است باحتمال‌مثنوی‌مذکوررامنسوب به‌حسن‌سلیمی می‌کند ، ولی این انتساب درست نیست زیرا حسن سلیمی شاعر قرن نهم‌که ذکرش در تذکرهٔ دولتشاه ومجالس‌النفائس آمده وازمردم تون بوده باستناداین‌دوکتاب‌اخیردرسال ۸۴۵ یعنی‌سی‌وپنج‌سال پیش ازسروده شدن مثنوی شیرین‌وفرهاد وفات کرده‌است !

۲- دیوان شاه داعي طبع دبیرسیاقي ، جلد دوم ص۷۵۷ .

فهرست نسخه‌های خطی

کتابخانهٔ وزارت امور خارجه

ایرج افشار

قسمت دوم

در دفتر اول «نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی در بارهٔ نسخه‌های خطی» فهرست قسمتی از نسخه‌های خطی موجود در کتابخانهٔ وزارت امور خارجه طبع شد. در آن موقع تصور می‌رفت که نسخ آن کتابخانه همان عده است که به‌معرفی آنها پرداخته شد. اما درمیان مجموعه‌های جلد شدهٔ اسناد و مکاتبات (که تعداد آنها زیاد است) کتابهای خطی دیگری بدست آمد که در آن هنگام اطلاعی از آنها نداشتم و در مراجعات بعدی بروجود آنها مطلع شدم و اینك به‌نشر فهرست آنها می‌پردازم. ظاهراً با این قسمت همه نسخ خطی آنجا (بجز مجموعهٔ اسناد) فهرست شده است.

پولتیك ایران در عراقین

شمارهٔ دفتر ۶۳۸۹

۱۴ ورق – خشتی – خط شکسته نستعلیق خوش
جلد مخمل سبز

تألیف محمدحسن (ظاهراً اعتمادالسلطنه) درشهرمحرم ۱۳۰۹ شامل برابواب ومطالب ذیل :

لزوم انتظامات مقتضیه دراعطای تذکرهٔ مرور به‌مسافرین درنقاط سرحدیه ـ عرایض واخطارات متنوعه راجعه به‌وجوب اعطای نظم وقراری به‌جهة حجاج وزوار ـ انتظامات بحریه ونهریه درخلیج فارس وتوابع .

آغاز : یکی از اعمال مفیده واجراآت نافعه برای دولت علیهٔ ایران التزام یك مسلك وپولیتیك مخصوص است که درافطار حجاز وعراق عرب مجری گردد.

پایان : واین حسن حال وسعادات جاویدی را حائز و دارا شدند. فدوی محمدحسن .

ترجمهٔ مسافرت نامهٔ لوات

شمارهٔ دفتر ٦۲۹۳

۴۸ ورق – وزیری – خط نسخ خوش – مجدول و مذهب – بانضمام یك قطعه نقشهٔ چاپی – جلد میشن قهوه‌ای

«ترجمهٔ مسافرت‌نامهٔ لیوتنان کلنل برسفرد لوات قونسول دولت بهیهٔ انگلیس در استرآباد از طهران به استرآباد وتعیین وضع جغرافیائی عرض راه از طهران به‌استرآباد [ازطریق هراز] مابین سنهٔ ۱۸۸۱ وسنهٔ ۱۸۸۲ مسیحی» (مطابق سنهٔ ۱۲۹۸ وسنهٔ ۱۲۹۹ هجری) . ترجمهٔ غلام خانه‌زاد ورحیم در ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۰ . (نسخه‌ای ازآن به‌شمارهٔ ٤۹۱۰ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هست) .

آغاز : (همان مطالب که دربالا نقل شد) .

پایان : وایشان ازترس تب ونوبه و گرما وپشهٔ استرآباد فرار نموده به‌آنجا بیلاق آمده بودند .

راپورت کلات نادری

شمارهٔ دفتر ٦۳۸٦

۲۴ صفحه – رقعی – شکسته نستعلیق – جلد ابری – بانضمام یك قطعه تصویر ازگنبودگنبد مشهور به بقعهٔ نادری عمل محمدعلی‌بن لطفعلی‌خان شیرازی

راپورت مسافرت این بنده (که معلوم نیست کیست) از ارض اقدس بسمت کلات نادری.

آغاز : روز دوشنبه نوزدهم شهر شوال‌المکرم ۱۳۰۹ سه‌ساعت به‌غروب‌مانده ازصحن‌مقدس سوار شده...

پایان : وتمام ایام مسافرت به کلات شانزده‌روز بود .

روزنامچهٔ مأموریت روسیه

شمارهٔ دفتر ۶۲۸۴

۳۷ صفحه – رقعی – خط شکسته خوش – جلد ابری

روزنامچهٔ مأموریت و توقف دراردوی دولت بهیهٔ روسیه که حسب‌الامر اقدس‌الاعلی مأمور و متوقف دراردوی مزبور بوده‌ام . شرح مسافرت از ۲۶ شوال ؟؟ ازطهران ازطریق شاهرود وبجنورد تاعشق‌آباد بقلم چاکر خانه‌زاد «ذوالفقار» .

آغاز : خانه‌زاد دولت ابدمدت که ازخاکپای مبارك مأمورومتوقف دراردوی دولت بهیهٔ روسیه که بطرف تکه‌آقاخال حرکت داشته بود . یوم...

پایان :... پس‌ازدوسه‌روزی که بآستانهٔ مبارکه شرفیاب شده و دعای وجوو اعلیحضرت قدرقدرت که از فرایض است گفته شده وعزیمت دارالخلافهٔ قاهره چاکر خانه‌زاد ذوالفقار .

روزنامهٔ ایام مسافرت کلات

شماره دفتر ۶۲۸۸

۲۳ ورق‌توشته – قطع رقعی – خط شکستهٔ خوش

جلد میشن سبز

مؤلف‌پانزدهم‌ذی‌قعدهٔ ۱۲۹۸ ازمشهدبه‌صوب‌حرکت کرده‌است‌وشرح‌مسافرت‌را روزبروز نوشته ودر جایی که از کلات صحبت می کند به تفصیل بحث کرده است . روی جلد بخط دیگر که شباهت تامی به خط ناصرالدین‌شاه دارد نوشته شده : «سیاحت سپه‌سالار میرزا حسین‌خان مرحوم در کلات در ایام حکومتش».

آغاز : روز دوشنبه پانزدهم ذی‌قعدهٔ ۱۲۹۸ از شهر مشهد مقدس بکنار رودخانهٔ کشف‌رود که تقریباً هزارقدم درطرف شمال خواجه‌ربیع که یك‌فرسخی شهر واقع است عزیمت نمودم .

پایان : ممکن است بعضی آب انبارها ساخته شود که در بهار از آب باران مملو شده آب مشروب ازآن باشد .

روزنامهٔ سفارت ایشیك آقاسی

شمارهٔ دفتر ٦۲۹۴

ورق‌شمار ندارد – قطع رقعی – کاغذها برنگهای مختلف است – خط شکسته – جلد میشن قرمز

روزنامهٔ سفارت میرمعصوم‌خان ایشیك آقاسی خراسان از جانب رکن‌الدوله ازخراسان به کابل سنهٔ ۱۳۰۱ قمری (عنوان روی‌جلد بخط ناصرالدین‌شاه است).

آغاز: از آنجا که مرحوم پدر خانه‌زاد واین‌خانه‌زاد مکرر به‌صفحات ممالك افغانستان ازجانب اولیای دولت مأمور بانجام خدمات عمده گردیده . . .

پایان: باقی امر به‌حضرت اشرف ارفع امجد والاست.

روزنامهٔ سفر خوارزم

شمارهٔ دفتر ٦۱۸۹

۲۰ ورق – خشتی – خط شکسته – جلد میشن کبود

آغاز: بتاریخ ۲۷ شهر ذیحجةالحرام(؟؟) ازدارالخلافهٔ طهران باتفاق طامسن صاحب‌انگلیس‌فرستادهٔ‌وزیرمختاردولت‌بهیهٔ انگلیس‌وبیکه‌وردی‌فرستادهٔ خان خیوق ویك نفر غلام چاپار فرستادهٔ وزیر مختار دولت بهیهٔ روسیه حسب‌الحکم پادشاه اسلام‌پناه روح‌العالمین فداه به سفارت خوارزم روانه گردیدم که انشاءالله تعالی اگر خداوند مقدر کرده باشد اسرای ایران‌را مرخص نمائیم. لازم است که وقایع عرض راه ومنازل را ثبتی برداشته بنظر اولیای دولت قاهره برساند.

پایان: بعدازآنکه کاغذ مهردار رسید جوابش‌را بشما خواهم نوشت.

روزنامهٔ وقایع سفر مغان

شمارهٔ دفتر ٦۲۹۲

۸۰ ورق – قطع وزیری – خط شکسته خوش – جلد مقوا ابری – عکسهایی چند ازمنازل وآثار قدیمهٔ بین به نسخه چسبانده شده وروی ورق اول بخط خوش غیر متن نوشته شده : سفرنامهٔ مغان که نویسانده وعکسهای آنرا هم ازعکاسباشی گرفته‌ام

روزنامهٔ وقایع سفر مغان ازروز حرکت ازدارالسلطنهٔ تبریزذهاباًوایاباً، یعنی

شرح سفر مظفرالدین‌شاه از ۱۷ محرم سال(؟) الی ۱۴ جمادی‌الاولی اززبان وقلم خود مظفرالدین‌شاه.

آغاز : امروز که روز پنج‌شنبه هفدهم شهر محرم‌الحرام است بسلامتی‌واقبال نقل مکان بباغ شمال نموده صبح قبل‌ازرفتن باغ به‌دیوانخانه آمدم...

پایان : معلوم بود که به‌این بیچاره‌ها در این سفر سخت وبد گذشته همهٔ آنها شایستهٔ مرحمت‌مخصوص‌هستندبه‌نوکرهائی که‌ملتزم رکاب‌بودندواسامی‌آنهاازقرار تفصیل‌است(سپس‌اسامی نقل شده است).

سفرنامهٔ چیریکف درایران

شمارهٔ دفتر ۶۲۹۱

۳۰۳ ص ـ رحلی ـ نستعلیق خوش ـ جلد مخمل‌بنفش

ترجمهٔ آبکار از روسی به فارسی به‌سال ۱۳۰۵ ق. مؤلف‌روسی این سفرنامه تابوشهر رفته‌بوده‌است.

آغاز : این کتاب شرح‌سیاحت مسیوچیریکف سرهنگ روسی‌است درممالك محروسهٔ ایران که بزبان روسی تألیف کرده .

پایان :... ونیم‌فرسخ ازاورامان دورترواقع‌است همهٔ این‌فراء درسرحد عثمانی واقع شده است .

سفرنامهٔ مظفرالدین‌شاه به‌اروپا (۱۳۱۷)

شمارهٔ دفتر ۶۱۸۵

ورق شمار ندارد ـ خط نستعلیق خوش ـ رحلی ـ جلد مخمل‌بنفش

آغاز : بنام خداوندی که هستی ازوست جهان را بلندی وپستی ازوست

روزپنج‌شنبه دوازدهم‌شهرذی‌حجهٔ ۱۳۱۷...

پایان : وارد باب‌همایون وحرمخانهٔ مبارکه شدیم وشکر وحمد الهی‌را بجای آوردیم .

سفرنامهٔ مظفرالدین‌شاه به‌اروپا

شمارهٔ دفتر ٦۲۹۰

ورق شماره ندارد – خشتی – خط شکسته –
جلد مخمل آبی

آغاز : امروز که روزدوشنبه۲۷ ذی‌حجهٔ سال(؟) بود وهفدهم عید وحمل‌است درتالاردیوانخانه شب خوابیده بودم. صبح ازخواب بیدارشدم ...

پایان : شکر خداوند را بجای آوردیم که الحمدلله بسلامتی سفر فرنگستان بخوبی وخوشی وسلامتی گذشت وحالا هم الحمدلله بسلامت وارد شدیم.

فرامین صفوی

شمارهٔ دفتر ٦۳۴٦

۲۱٦ صفحه – رحلی – جلد مخمل بنفش – خط نستعلیق‌خوش – مجدول مذهب – حسب‌الامر اعتماد السلطنه رقمی گردید. تمت فی۲ جمادی‌الاولی ۱۳۱۰
بخط حاجی‌محمدقلی قزوینی آشوری

جلد اول ازبرای موقوفهٔ کلیسای مسقط(؟) محتوی به‌فرامین سلطانهای صفوی دربارهٔ امور ولایت گرجستان(۱).

کتابچهٔ مسافرت عربستان وسد اهواز

شمارهٔ دفتر ٦۳۴۹

۱۱۸ صفحه – رقعی – خط نستعلیق خوش –
جلد پارچهٔ زری دوره میشن

«سواد کتابچهٔ دستورالعمل چاکر خانزاد عبدالغفار برای‌مسافرت عربستان وتحقیق احوال سد اهواز وجواب فقرات بعنوان‌اصل‌وشرح»[وسواد دستخط‌همایون].

آغاز : (همان که دربالا نقل شد).

پایان : ودیگردرخصوص‌تفنگ‌سوزنی که‌هردورادرسفرنامه(۲) به‌تفصیل‌عرض

---

۱ – همان که درمجموعهٔ ناصری‌جلدچهارم‌مندرج‌است. به‌فرهنگ ایران‌زمین ج٦ ص ۱۹–۳٤ مراجعه شود که‌در آنجافهرست تفصیلی‌فرامین نقل‌شده‌است.

۲– سفرنامهٔ حاج‌نجم‌الملك توسط آقای محمددبیر سیاقی درطهران(۱۳٤۰) طبع شده است ومناسبت تام داشت که این کتابچه نیز باسفرنامه بطبع می‌رسید.

نموده وبعدازانجام این‌امور با کمال عجله مرخصی‌حاصل کرده درتاریخ دویم‌رمضان ازاصفهان بیرون آمده بعزم شرف‌اندوزی رکاب مبارك حرکت نموده فی یوم‌الثلث ۱۲۹۹.

کتابچهٔ مسافرت عربستان و لرستان

شمارهٔ دفتر ۶۲۸۵

۱۷۷ صفحه – رقعی – خط نستعلیق خوش
جلد مخمل سبز

کتابچهٔ معلومات خانزاده عبدالله بن مرحوم مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو درمدت دوسال‌ونیم توقف عربستان‌ووضع‌راه لرستان که‌درشهر ربیع‌الاول ۱۳۰۸ بعرض میرسد.

آغاز: درعهد این سلطنت عظمی هریك از خانزادان که به صفحات لرستان وعربستان مأمور شده‌اند..

پایان: شرحی از اطلاعات حالات عربستان که به عقل قاصر غلام خانزاد [رسید و] لازم بود به‌عرض خاکپای جواهرآسای مبارك جسارت ورزید.

کتابچهٔ مسافرت فارس

شمارهٔ دفتر ۶۲۸۷

۲۲ ورق نوشته – قطع خشتی – خط شکسته خوش
جلد کاغذی

کتابچهٔ مسافرت وراپورت منازل خط سروستان وفسا وداراب وجهرم وخفر وکرار الی شیراز فی‌شهر شوال توشقان‌ئیل سنهٔ ۱۳۰۸ توسط محمد حسن مهندس قاجار در عهد فرمانفرمائی معتمدالدوله وبه امر امین‌السلطان ـ دراین مسافرت‌نامه شرح هرمنزل جداگانه تحریر شده است ووصف بیست و دومنزل راه را دربر دارد.

آغاز: منزل اول کنار پل فسا ـ فاصلهٔ مابین شهر شیراز وپل فسا سه فرسخ تمام...

پایان : این راپورت مسافرت از شیراز به‌فسا ودارابجرد وجهرم وخفر و کوار الی‌مراجعت به‌شیراز درزمان فرمانفرمائی‌حضرت مستطاب والاشاهزاده معتمدالدوله بمأموریت وقلم این خانزاد دولت ابدمدت قاهره محمد حسن مهندس قاجار صورت اختتام پذیرفت .

مجموعه

شمارهٔ دفتر ٦١٩٠

ورق‌شمار ندارد — قطع خشتی — خط شکسته

جلد میشن قرمز

۱ ـ اخبارات ایران وروس وافغانستان.

آغاز : اول در باب ایران که دررد اقوال سرجان مکنیل نوشته وبحث بروز رای دولت انگلیس وارد آورده بودند که درسال ۱۸۳۹ مطابق ۱۲۵٤ درلندن که پای‌تخت انگلیس است نوشته وباسمه نموده‌اند. (نسخه ترجمهٔ اصل است واصلاحات وقلم‌خورد گی درآن وجود دارد).

۲ ـ کاغذهای‌دولت انگلیس‌وایران‌درسالهای ۱۸۵۱ ـ ۱۸۵۳ دربارهٔ هرات.

۳ ـ مکاتبات منسوب به ایران و افغانستان (۱۸۳٤ ـ ۱۸۳٦) با دولت انگلیس .

مراسلات انگلیس

شمارهٔ دفتر ٦١٨٦

۴٦۴ صفحه — نستعلیق خوش — رحلی — مجدول ومذهب وسرلوحه مذهب — جلد مخمل آبی — بخط ناصرالدین‌شاه روی‌صفحهٔ اول‌این نوشته شده : «کتاب مراسلات انگلیسی‌ملاحظه‌شد سنهٔ ۱۳۰۵»

مراسلات انگلیس‌درباب‌آسیای مرکزی دنبالهٔ کتابچهٔ نمره اول سنهٔ۱۸۸۵ حاوی ۲۷۵ مکتوب .

مکاتبات ایران و انگلیس و روس

شمارهٔ دفتر ٦۳۳۷

۴۴۵ صفحه – خشتی – شکسته – جلد میشن قهوه‌ای

مکاتبات دولتی میان ایران و انگلیس و روس در امور ایران و افغانستان مربوط به سالهای ۱۸۳٤ الی ۱۸۳۸ .